

سفر از جهان سکولار به جهان مقدس: (تجربه‌های بومیان بریتانیایی به اسلام‌گرویده)*

علی کوز

دکتر سیدحسین سراج‌زاده**

سیده‌های سراج‌زاده***

چکیده

در این مقاله، تلاش می‌شود براساس مصاحبه با شماری از بومیان بریتانیا که به اسلام روی آورده‌اند، عوامل اصلی این تغییر شناسایی و توضیح داده شود که چرا این جمع، اسلام را به ادیان دیگر ترجیح می‌دهند. نوکیشان^۱، دین دوران کودکی خود، مسیحیت، و همچنین جامعه‌ای که در آن بزرگ شده بودند، بریتانیا، را به شدت مورد انتقاد قرار داده‌اند. مسیحیت برای آنها از نظر اخلاقی آسان‌گیر، و جامعه بیش از حد سکولار شده بود. به عبارت دیگر، آنها از محدود شدن نقش دین در زندگی خود و نیز جامعه ناراحت بودند. انتخاب اسلام به آنها این اجازه را می‌دهد که زندگی روزانه‌شان را راحت‌تر به سوی خدا معطوف کنند، زیرا

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

KÖSE, Ali (1999), "The Journey from the Secular to the Sacred: Experience of Native British Converts to Islam", *Social Compass*, 46(3).

علی کوز دارای دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه لندن، و عضو مرکز مطالعات اسلامی در استانبول ترکیه است.

*** عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم تهران *** دانشجویی دانشگاه تربیت معلم تهران

1. Converts

اسلام روشهای کاربردی فراوانی دارد که فرد را به سمت زندگی شخصی و اجتماعی خوب و معنادار راهنمایی می‌کند. نویسنده نتیجه می‌گیرد که پویایی زندگی و اندیشه نوکیشان سبب تغییر دین آنها شد. آنها خواهان زندگی و جامعه‌ای بودند که گرایش بیشتری به دین داشته باشد.

واژگان کلیدی

دین، سکولارشدن، مدرنیته، اسلام، نوکیشی.

«از میان تمام مراجعان من که در نیمه دوم زندگی خود بودند - بالای ۳۵ سال سن - یک مورد پیدا نمی‌شد که در آخرین ارزیابی، مشکلش دستیابی به یک چشم‌انداز دینی در زندگی نباشد». (سی گوستاو یانگ، ۱۹۶۹/۱۹۳۲: ۳۳۴).

مقدمه

این مقاله براساس نمونه‌ای از بومیان بریتانیا که در جست‌وجوی چشم‌انداز دینی برای زندگی، و مقابله با زندگی سکولار و بدون دین، به اسلام روی آورده‌اند، به بررسی تجارب نوکیشی غربیانی می‌پردازد که پیشتر مسیحی بوده‌اند. همچنین، این موضوع که چرا روی آوردن آنها به زندگی دینی از طریق اسلام بوده است نه مسیحیت یا هر دین دیگر نیز مورد بحث قرار می‌گیرد و برای آن چندین تبیین ارائه می‌شود.

اینکه مردان و زنان بریتانیا، امروز زندگی سکولار و بدون دین را رد می‌کنند، در اوایل نیمه دوم قرن بیست که فرض می‌شد جهان، و به خصوص غرب، فرایند سکولار شدن اجتناب‌ناپذیری را خواهد گذراند، پیش‌بینی نمی‌شد. «نظریه سکولار شدن» سبب شد که جامعه‌شناسان دینی مطالب زیادی در این زمینه ارائه کنند.

این نظریه‌ها مدعی بودند که فرایند سکولار شدن که به دوران روشنگری برمی‌گردد، در نهایت سبب انحطاط دین در سطوح اجتماعی و فردی می‌شود. اکنون، این فرضیات هر چه بیشتر زیر سؤال می‌روند. برای مثال، پیتر برگر، یکی از جامعه‌شناسان دین که در آن زمان با این

نظریه همراهی می‌کرد، هم‌اکنون اعتراف کرده است که «نظریه سکولار شدن اساساً اشتباه بوده است» (برگر، ۱۹۹۶/۱۹۹۷: ۳).

با وجود این، برگر انکار نمی‌کند که سکولار شدن به دلیل نوسازی^۱، توانسته است تا حدودی نقاط مختلف جهان، به‌ویژه غرب را تسخیر، و دین نهادی شده را تاحدی نابود کند؛ هرچند او تصدیق می‌کند که جایگاه دین در آگاهی فردی دست‌نخورده باقی مانده است. موارد فوق موجب شده که برگر ادعا کند که سکولار شدن در حال عقب رفتن است. همچنین، لاکمن در کتاب *دین نامرئی* اظهار می‌کند که مشکل زندگی فردی در جامعه مشکل دینی است. به عبارت دیگر، مشکل یافتن معنا برای زندگی است (لاکمن، ۱۹۶۷).

در بررسی تجربیاتی که از نوکیشی افراد حاضر در نمونه به‌دست آمده است، این موضوع به وضوح دیده می‌شود که فرایند سکولار شدن در روی آوردن نوگرویدگان اروپایی به اسلام نقش داشته است. با وجود این، مصاحبه‌های طولانی انجام شده با افراد نمونه، نشان می‌دهد که عوامل دیگری نیز وجود داشته است.

ناتوانی در وفق دادن خود با کلیسای نهادی

نوکیشان بریتانیایی که به اسلام روی آورده‌اند، در اظهاراتشان دربارهٔ وابستگی به دین خود، اشاره کرده‌اند که آنها فقط به‌طور اسمی به دین پیشین خود وابسته بودند.^{**} اکثریت بزرگی (۸۳ درصد) اعلام کردند که اعتقاد خود به خدا را از دست نداده بودند، هرچند که احساس می‌کردند وفاداری‌شان به کلیساکم شده است. جان^{**} در مورد انتخاب اسلام توضیح می‌دهد «این بهترین روشی بود که از طریق آن می‌توانستم اعتقادم به خدا را که همیشه حضورش را احساس می‌کردم، ابراز کنم». با توجه به طبیعت اسلام که کمتر نهادی شده است، می‌توان عنوان «اعتقاد بدون وابستگی» را برای این تجربهٔ نوکیشان در نظر گرفت. عبارت «اعتقاد بدون وابستگی» را دیوی (۱۹۹۰) برای توصیف وضعیت دین در جامعه بریتانیا پیشنهاد کرده است.

1. Modernization

داده‌هایی که در این مقاله ارائه شده، از نتایج تحقیقات خودم است که بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ م. در دانشگاه لندن انجام شده است که بعداً به صورت کتاب چاپ شد (Kose, 1996).

** تمام اسمهایی که ممکن بود به نوعی سبب شناخته شدن نوکیشان شود، تغییر داده شده‌اند.

به گفته فرانسیس (۱۹۸۴) مسیحیانی که در بریتانیا به کلیسا می‌روند، حدود ۱۵ درصد است، و بیش از نیمی از افرادی که در سن سیزده سالگی به کلیسا می‌روند، هنگامی که به سن بیست سالگی می‌رسند، از این کار دست می‌کشند. به علاوه، هنگامی که جوانان دوره دبیرستان را تمام می‌کنند، تعداد کمی از آنها هنوز از کلیساهای مسیحی تبعیت می‌کنند. در واقع، این تجربه‌ای است که نوکیشان به اسلام، در اواخر جوانی خود کسب کرده‌اند. عده‌ای در اوایل دوره جوانی مذهبی بوده‌اند، اما این اعتقاد از بین رفته و دلیلش هم تا حدودی این بوده که جامعه به آنها تعلیم داده بود که به صورت عقلانی به مسائل دینی بپردازند. آنها از سنت دینی خانواده و جامعه خود آشفته شدند و شایستگی ذهنی، اخلاقی و دینی آن‌را مورد انتقاد قرار دادند.

با از بین رفتن اعتقادشان به دینی که براساس آن پرورش یافته بودند، عده‌ای به دنبال یافتن دین دیگری رفتند.* البته باید ذکر شود که رانده شدن آنها از دین بچگی شان، بخشی از جنبشی اجتماعی بود. به نظر می‌رسد «تمایل روانی» برای پذیرفتن باورهای دینی والدین یا جامعه که در گذشته وجود داشت، در مورد این افراد صادق نبود. شاید همان‌طور که بومیستر (۱۹۸۶): (۱۱۴) اظهار کرده است، جامعه‌ای که آنها در آن زندگی می‌کردند، فاقد زمینه ایدئولوژیک استوار بوده است که بتوان در آن تجربیات را شکل‌بندی و هدایت کرد.

به نظر می‌رسد نوکیشانی که از آنها پرسش شده است، در اجتماعی شدن تجربه ناموفقی داشتند و این امر به‌مثابه یکی از دلایل اصلی آنان به‌شمار می‌آید (دولا، ۱۹۷۹: ۵۸). بنابراین، جهان‌بینی خود را شکل دادند و بالاخره رفتاری را به نمایش گذاشتند که با نظر جامعه‌شان اختلاف داشت. به نظر بورفوت (۱۹۸۳: ۱۵۳-۱۴۸) افرادی که به ضد فرهنگ در جامعه صنعتی غرب گرایش پیدا می‌کنند، ممکن است از فرایند سه‌گانه تمایزپذیری، توهم‌زدگی و بیگانگی از خود که سبب جدایی آنها از جامعه‌شان می‌شود، بگذرند. در نتیجه، آنها نمی‌توانند خودشان و جامعه‌شان را در کلیتی معنادار، کنار هم قرار دهند. بدین ترتیب، حفظ هویت در چنین نظام اجتماعی ناممکن می‌شود. نتیجه فقدان التزام، زمانی که افراد از محدودیت جامعه خود فراتر روند، ممکن است سبب شود که آنها خارج از آن نظام اجتماعی به دنبال هویتی جدید باشند.

* حدود ۳۰ درصد از نوکیشان وارد تشکیلات دینی جدیدی گشتند و از دین دوران بچگی خود جدا شدند.

در این هنگام اسلام وارد صحنه می‌شود. اسلام به چنین افرادی هویت جدیدی داده و به زندگی آنها معنا می‌بخشد. داستان زندگی نوکیشان به اسلام که من با آنها مصاحبه کردم به خوبی نشان می‌دهد که بیشتر آنها از این فرایند سه‌گانه گذشته‌اند و به دنبال آن، به یافتن جایگزین دینی از فرهنگی غیر از فرهنگ خودشان تمایل پیدا کرده‌اند.

ردکردن جامعه بیش از حد سکولار و از نظر اخلاقی آسان‌گیر^۱

توضیحات دیگر افراد نمونه نشان می‌دهد که آنها به دلیل پاسخهای واضح و محکمی که اسلام برای پرسشهای موردنظر آنها داشت، به این دین روی آوردند. آنها مسیحیت را به خاطر عقاید دینی آن ترک نکردند، بلکه به خاطر بعضی شیوه‌های خاص مانند آسان‌گیری اخلاقی که دین پیشین آنها یا کلیسا مشروع می‌شناخت، از آن روی گرداندند. می‌توان گفت که سکولار شدن بیش از حد جامعه، این نوکیشان به اسلام را به سمت شیوه زندگی دیگری سوق داد. آنها خواهان شیوه زندگی ای بودند که کمتر سکولار و ماده‌گرا باشد. واضح است که نوکیشی آنها به معنای ترک اسمی مسیحیت برای اسلام نبود، بلکه به معنای گرایش بیشتر به مقدسات و معنویات بود. آنها معتقد بودند که مسیحیت صلاحیت معنوی خود را برای راهنمایی مردم در محیط سکولار از دست داده است. آنها کلیساهای مسیحی را به خاطر سازگاری بیش از حد با ناسازهای زندگی مدرن مورد انتقاد قرار می‌دادند. نمونه زیر از زنی نوکیش به اسلام، مؤکد چنین سازگاری‌ای است.

«خود کلیسا همیشه حاضر به مصالحه و سازش است. برای مثال، کلیسا می‌گوید که روابط جنسی باید بعد از ازدواج زوجین به نام خدا آغاز شود. با وجود این، در غرب، زنان و مردان کمی این قاعده را رعایت می‌کنند. کشیش به راحتی و با خواندن چند دعا برای کسی که به این گناه اعتراف کرده است، طلب بخشش می‌کند. من نمی‌توانستم کلیسایی را قبول کنم که حاضر است سر مسائل به این مهمی سازش کند و به خاطر این تردیدها بود که حتی هنگامی که در کلیسا زانو زده بودم هم نمی‌توانستم احساس کنم به خدا نزدیک شده‌ام».

چارلی (که در ۳۶ سالگی نوکیش شد) به ریاکاری ناشی از این سازگاری انتقاد دارد: «من به ریاکاری جامعه غرب متقدم؛ این واقعیت که جامعه به یکسری ارزشها متعهد می‌شود، اما الزاماً فرایندهای منطقی برای متعهد شدن به این ارزشها را دنبال نمی‌کند. برای مثال، در جامعه مسیحی که برای خانواده و زندگی ارزش قائل است، طلاق و سقط جنین خیلی راحت صورت می‌گیرد».

چنین انتقاداتی نشان می‌دهد که تضاد میان تعالیم و روشهای کلیسا برای این افراد تحمل‌ناپذیر بوده است. به نظر می‌رسد افراد مورد مطالعه تا اواخر دهه سوم زندگی خود، زمانی که بیشتر آنها نوکیش شده بودند، از مرحله «بازسازی شناختی»^۱ گذشته بودند. بازسازی شناختی سبب شد آنها دریابند که نوکیشی راهی برای پایان دادن به تضادهایی است که آنها تجربه کرده‌اند. به عبارت دیگر، شاید آنها به اندازه کافی از زندگی تجربه کسب کرده بودند که پرسشهای وجودی را از خود بپرسند یا شاید تجربیات زندگی، اکنون آنها را به نو کردن اعتقاداتشان یا روی آوردن به دینی مانند اسلام که در آن، اعتقادات و روشها همدیگر را بیشتر تأیید می‌کنند، نیازمند ساخته بود.

جست‌وجو برای ثبات و معنا در محیطی سکولار یا فرامسیحی^۲

گفته می‌شود که بنیادهای فرهنگ مدرن غرب فرامسیحی است (گیلبرت، ۱۹۸۰: ix؛ واهانیان، ۱۹۷۶: ۱۵۲، ۲۲۸). با وجود این، این بدان معنا نیست که مسیحیت به صورت امری نامربوط درآمده، بلکه برای بسیاری از افراد، امری حاشیه‌ای شده است. اندیشیدن و رفتار کردن به صورت سکولار و حتی بی تفاوت بودن به دین، امری هنجار شده است.

در بریتانیا، مانند دیگر جوامع دنیای صنعتی، صنعتی شدن، شهری شدن و روشهای جدید زندگی به همراه دیگر تغییرات، موجب تولد سریع فرهنگ سکولار شده است که در آن، ارزشهای انسان و طرز برخورد با جهان، تغییر یافته است. بعضی از ناظران، کاهش دین‌گرایی در بریتانیا را تحت عنوان سکولاریز شدن تفسیر کرده‌اند (برگر، ۱۹۶۹: ۱۳۳؛ ویلسون، ۱۹۷۶: ۸۵؛

مارتین، ۱۹۷۶: ۱۰۰). منظور آنها این است که به خاطر پیشرفت علم و فناوری، تأثیر دین بر زندگی اجتماعی و شخصی پیوسته کاهش می‌یابد. به گفته این ناظران، دین اهمیت اجتماعی‌اش را از دست داده و ارتباطش با دنیای روزمره قطع شده و به موضوعی خصوصی، اختیاری و فردی تبدیل شده است. بنابراین، دین به حاشیه آگاهی مدرن رانده شده است، و همان‌طور که ویلسون (۱۹۷۶: ۲۱) ادعا می‌کند، نقش کلیسا تا حد خدمات دفتر پستی پایین آمده است. کلیسا به همان راحتی که دفتر پستی بعد از فرستادن نامه فراموش می‌شود، فراموش شده است. بعضی از پژوهشگران افزایش ناگهانی «دینهای جدید» و آیینهای عجیب و غریب در دهه هفتاد را نشانه پیشرفت سکولاریز شدن می‌دانند.

به نظر می‌رسد، تصور نیک (که در ۳۰ سالگی نوکیش شد) از وضعیت کنونی دین در بریتانیا، بازتابی از بی‌ثباتی و گسترش سکولاریز شدن در جامعه امروزی است:

«اسلام بر جامعه تأثیر می‌گذارد و نیرویی استوارکننده است. این عامل مهمی در نوکیشی من بود. به نظر من، یکی از مشکلات مسیحیت این است که حاضر است قوانینش را تغییر دهد تا با تغییرات در جامعه سازگار باشد، و در نتیجه، نمی‌تواند نیروی استوارکننده‌ای باشد. مسیحیت به دنبال نیازهای سکولار است. جامعه سکولار است و مسیحیان نمی‌توانند با آن همراهی کنند و به همین خاطر، دینشان را عوض می‌کنند. حالا مردم خواهان کشیش زن هستند و همجنس‌گرایی دیگر گناه نیست. من همیشه فکر می‌کردم که دین باید نیروی استوارکننده‌ای باشد. به نظر من، زندگی انسان باید دارای نظم و قانون باشد، چون ما حیوان نیستیم».

علاوه بر این، تجربیات نوکیشی در بسیاری از موارد، جست‌وجو برای معنا است. برخی دارای بحرانهای معنا و بحرانهای دوره میان‌سالی هستند که در آنها نگرانیهای وجودی سبب می‌شود درباره معنا، هدف زندگی، چگونگی کنار آمدن با مرگ و کمبودهای مهم متداول پرسشهایی مطرح شود. توضیحات افراد حاضر در نمونه، نشان‌دهنده نارضایتی آنها از جنبه‌های پرسش‌برانگیز سبک زندگی خودشان و زندگی در جامعه است که آنها را به سمت این دغدغه می‌کشاند که چه چیز درست و چه چیز نادرست است. دلایلی که ذکر می‌کنند، معطوف به نیازهای روحی مبرمی است که ریشه در شرایط خاص زندگی آنها دارد. تیم (که در ۲۲ سالگی

نوکیش شد) به دنبال تبیینی بود که او را راضی کند:

«من به دنبال دین و تبیین بودم؛ روشی برای زندگی؛ فلسفه‌ای که زندگی را برای من شرح و به آن معنا دهد و به پرسشهایی که احساس می‌کردم درباره خودم، هستی و آفرینش بنیادی است، پاسخ دهد. من در دانشگاه فلسفه خواندم و این، مرا وارد حوزه دین، ایمان، معرفت و... کرد. من فکر می‌کنم که همه اینها در نهایت به هم تنیده‌اند. جوابی که این جامعه به من می‌داد مرا راضی نکرد و فکر می‌کنم که با استدلالهای آنها مشکل داشتم. برای درک نوکیشان، نظریه جامعه‌شناختی لاکمن^۱ درباره دین، و همچنین، نظر روان‌شناس معروف، یانگ^۲ درباره توسعه روانی انسان مفید است. لاکمن (۱۹۶۷: ۱۲) مشکل زندگی فردی در جامعه را مشکلی دینی یا مشکلی در مورد معنای زندگی می‌داند. یانگ نیز در بررسی تجاربی که از برخورد با مراجعانش به دست آورده است به همین نکته می‌رسد:

«از میان تمام مراجعان من که در نیمه دوم زندگی خود بودند - بالای ۳۵ سال - یک مورد یافت نمی‌شد که مشکلش در آخرین ارزیابی، دست‌یافتن به یک چشم‌انداز دینی در زندگی نباشد».

به عبارت دیگر، انسانها به چهارچوبی کلی نیاز دارند که بتوانند در آن زندگی خود را درک، تفسیر و هدایت کنند. آنها به نظام ذهنی معناداری نیاز دارند که بتوانند به آن مراجعه کنند و همان‌طور که اسپیلکا (اسپیلکا و دیگران، ۱۹۸۵: ۲۰۰)، اشاره کرده است، دین نظام معنایی مهمی در اختیار آنها می‌گذارد.

ویکتور فرانکل (۱۹۸۸)، پایه‌گذار «معنادرمانی»^۳، پا را فراتر می‌گذارد و از احساس یأس گسترده در قرن بیست می‌نویسد و علت آن را «خلأ وجودی»^۴ یا پریشانی روحی^۵ می‌داند. او احساس بیهودگی، ملالت، بی‌ارزشی و بی‌معنایی را برای توصیف شرایط یأس و پریشانی روحی در نظر می‌گیرد. وی معتقد است که مردم برای درک، الگو، هدف، و معنا در زندگی، دارای نیازهای شناختی هستند. توضیح جیسن (که در ۳۵ سالگی نوکیش شد) درباره تجربه خویش،

1. Luckmann

2. Yung

3. Logotherapy

4. Existential vacuum

5. Spiritual distress

شرایط توصیفی فرانکل را منعکس می‌کند:

«به‌طورکلی دهه‌های شصت و هفتاد زمانی بود که بیشتر جوانان تحصیلکرده به دنبال یک جایگزین بودند و بیشتر هم دوره‌های من در پی جایگزینی بنیادی برای روش جدیدی از زندگی بودند و فکر کنم که جست‌وجوی من با همین موارد برانگیخته شد. من می‌توانم آن‌را به جست‌وجویی روحی برای یافتن حقیقت نهایی^۱ تعبیر کنم. من نمی‌دانستم که دنبال چه چیزی هستم، ولی می‌دانستم که همه به دنبال آن هستند؛ چیزی که حقیقت است. بعداً، همان‌طور که من جلو می‌رفتم، دیگران نیز در مسیری که انتخاب کرده بودند، جلو می‌رفتند. آنها دریافته بودند که آن چیز چیست. تمام حرکت‌های اجتماعی این دوران، اعم از سیاسی و اجتماعی، در واقع والایش^۲ ضرورت دینی بودند.»

با در نظر گرفتن این توضیحات، می‌توان نتیجه گرفت که پذیرفتن یک جهان‌بینی دینی جامع راه خوبی برای ارضای این نیاز شناختی است. بدون داشتن چهارچوبی منظم از ارزش‌ها و اخلاقیات، به احتمال جهان بی‌معنا احساس می‌شود.

بازگرداندن خدا به صحنه با دینی جدید

برای نوکیشان به اسلام که در این نمونه قرار داشتند، نوکیشی به معنای تقویت دینی با دینی جدید و نه دین دوران کودکی‌شان بود. این امر عبارت بود از تجربه جدایی از گذشته برای دستیابی به زندگی دینی حقیقی. به نظر می‌رسد این تغییر چشمگیر با تعریف ویلیام جیمز (۱۹۶۲: ۴) درباره نوکیشی مطابق است. جیمز نوکیشی را «فرایند تدریجی یا ناگهانی می‌داند که در آن خودی که پیشتر تجزیه شده، و به‌صورت آگاهانه‌ای نادرست، فرودست و ناشادمان است، به دلیل اعتقاد استوارش به واقعیت‌های دینی، درست، فرادست، و شادمان می‌شود.»

ریچل (که در ۳۰ سالگی نوکیش شد) تأکید می‌کند که: «من اعتقادی به مسیحیت یا دین دیگری نداشتم، ولی به وجود خدا و روز آخرت اعتقاد داشتم و می‌دانستم که دلایلی برای بودن ما در این دنیا وجود دارد». همچنین، لورا (که در ۱۸ سالگی نوکیش شد) اعتقادش به مسیحیت را

از دست داده بود، ولی در عین حال، در وجود خدا شکی نداشت:

«من هرگز به وجود خدا شک نکردم؛ در واقع نوعی تفاوت تعلیماتی بین نظریه‌های مختلف وجود داشت که من می‌بایست این مسئله را حل می‌کردم. اما زمانی پیش آمد که من به خاطر یک سری مسائل، از مسیحیت زده شدم. در آن موقع بود که دین مسیحیت داشت در زندگی من محو می‌شد. من به دنبال دین دیگری بودم و نمی‌خواستم بدون دین زندگی کنم. فکر کنم در این زمان بود که با اسلام آشنا شدم و در حالی که مسیحیت داشت به نوعی محو می‌شد، اسلام در عرض چند ماه در وجود من قوت گرفت.»

توضیحات لورا تداعی‌کننده نظریه «ذهن بی‌خانمان»^۱ برگر (برگر و دیگران، ۱۹۷۴: ۱۸۵) است که براساس آن، مدرنیته (یا سکولارشدن) سبب تغییر نگاه انسان نسبت به هستی از حالتی مقدس به سکولار است. بنابراین، کلیت زندگی مدرن در غرب که عقلانی و بالقوه قابل فهم توصیف می‌شود، زمانی که مسائل حل‌ناشدنی وجود دارند، اعضای جامعه غرب را به سوی احساس بی‌خانمانی در جهان جامعه می‌راند. علم، فناوری، پیشرفت و مدرنیته نتوانستند انسان را واقعاً خرسند کنند. این امر سبب احساس سرخوردگی در برابر تغییرات در جامعه می‌شود. نیک که در کشورهای مختلفی برای صلیب سرخ کار کرده و در ۳۰ سالگی به اسلام روی آورده است، درباره احساس سرخوردگی خودش صحبت می‌کند:

«در غرب، ما در دوران فراروشنگری زندگی می‌کنیم. ما با مشکلات محیط‌زیست، ایدز و بسیاری چیزهای دیگر مواجه هستیم و دانشمندان هیچ راه‌حلی ارائه نمی‌کنند. من فکر نمی‌کنم که کیفیت زندگی در حال افزایش باشد، مردم هر روز بیشتر سرخورده می‌شوند و زندگی برای مردم ناامن‌تر می‌شود. من زمانی که در ایران بودم، در جامعه‌ای روستایی زندگی می‌کردم و عمده‌ترین امر این بود که مردم راضی به نظر می‌رسیدند. من هنوز به شدت معتقدم که هرچه زندگی ساده‌تر باشد، مردم راضی‌ترند. اگر به جامعه ما نگاه کنید، خیلی پیچیده است و مشکلات زیادی دارد و مردم رضایت کمتری دارند.»

تعبیر نوکیشان از اسلام مانند «اسلام به زندگی من معنا داد» (یک خانه جدید) را باید در این

زمینه درک کرد. از نظر آنها، اسلام به زندگی بی معنا و بی خاصیت آنها بُعدی متعالی داده است. این موضوع در توضیح آن (که در ۳۲ سالگی نوکیش شد) در مورد معنی زندگی مشخص است: «من جواب پرسش درباره معنای زندگی را می دانم. ما به دست الله آفریده شده ایم و به سوی او باز می گردیم. من دیگر به چه چیزی نیاز دارم؟ ما موجودات مخلوق هستیم و این هدف ماست. در غیر این صورت، اگر ما به این موضوع اعتقاد نداشتیم، هیچ هدفی برای ما وجود نمی داشت و ما، همان طور که خیلی می پندارند، موجوداتی می شدیم که در اثر اشتباهی خارق العاده به وجود آمده اند. من می دانم که این طور نیست.»

جیسن (که در ۳۵ سالگی نوکیش شد) احساس می کند که اسلام او را به راه اصلی بازگردانده است:

«اسلام برای من مانند این بود که دوباره خدا را پیدا کرده ام. من از طریق اسلام پیوسته با خدا در ارتباط هستم، در حالی که در بیست سال گذشته، چنین ارتباطی واقعاً وجود نداشت. همچنین، اسلام دیدگاه اخلاقی و معنوی من را به زندگی تثبیت و تقویت کرده است.»

در اینجا ممکن است کسی بپرسد که چرا افراد مورد بررسی به جای نوکیشی، به دین سابق خود، یعنی مسیحیت، برنگشتند. آیا این کار آسان تر نبود؟ به طور قطع، مسیحیت هنوز می تواند رضایت خاطر افرادی را که از نظر ویلسون (۱۹۹۱: ۲۰۲) از سیستمهای اجتماعی گسترده و غیرشخصی احساس نارضایتی فردی دارند، جلب نماید. علاوه بر این، مواردی وجود داشته است که افرادی از مسیحیت جدا شده بودند و دوباره به آن بازگشتند؛ پس چرا باید فردی که احساس اندوه معنوی می کند به دینی ناآشنا که بخشی از فرهنگی ناآشناست، روی آورد؟ به عبارت دیگر، پاسخ به پرسشی که در ابتدای این مقاله مطرح شد، چیست. «چرا افرادی که می خواهند به زندگی دینی روی آورند، این کار را از طریق اسلام انجام می دهند و نه مسیحیت یا دینی دیگر؟» در اینجا برخی از تبیینهای ممکن مطرح می شوند:

سرخوردگی از جامعه خود: به نظر می رسد برخی از افرادی که به اسلام گرویده اند، علاوه بر نگرانیهای دینی شان، از نحوه عملکرد جامعه خود و برداشت آن از دین، تا حدودی سرخورده هستند. شاید از نظر روانی احساس کرده باشند که بازگشت به مسیحیت، که آن را دین

جامعه‌شان می‌شناسند، به معنای پذیرفتن تمام مسائل جامعه‌ای است که آنها از آن ناراحت هستند.

جذب‌شدن به ایمان یا فرهنگ سنتی‌تر: همان‌طور که والیس و بروس بحث می‌کنند، «افرادی که از کلیسای لیبرال فراری‌اند، انسان‌گرایی سکولار را نمی‌پذیرند، ولی ممکن است در نهایت به سمت ایمان سنتی‌تر کشیده شوند» (والیس و بروس، ۱۹۸۶: ۴۹). در قضیه نوکیشان موجود در نمونه که من با آنها مصاحبه کردم، عقیده سنتی‌تر، اسلام بود. بدون شک به دلیل ارتباط طولانی با مسلمانان بریتانیا، احتمال دارد آنها مبادله فرهنگی هم داشته باشند.

رد کلیسا: همان‌طور که توضیحات ارائه‌شده از سوی نوکیشان نشان می‌دهد، نسبت به کلیسا یا بعضی از کلیساهایی که نوکیشان در آن شرکت می‌کردند، انتقادهای شدیدی مطرح بود. در این جهت، ممکن است جزمیتها، باورها یا خط‌مشیهای خاصی از کلیسا مشکل‌ساز شده و میل برای ترک آن جنبه از مسیحیت را به وجود آورده باشد. هر قدر که این جنبه حیاتی‌تر باشد، احتمال اینکه شخص احساس کند باید مسیحیت را به‌طور کامل ترک کند، بیشتر می‌شود. کسانی که احتمال دارد نوکیش شوند، به احتمال همان کسانی هستند که درمی‌یابند برای نپذیرفتن دین دوران کودکی لازم نیست عقاید دینی خود را کنار بگذارند. کسانی که دین دوران کودکی خود و دین حقیقی را یکسان می‌بینند، هنگام مواجهه با بحران عقیدتی، مجبور می‌شوند تمام عقاید دینی را رد کنند. مشکل آنها این است که می‌پندارند عقاید و رفتارهای منحرف خود آنها اشتباه بوده است. آنها نمی‌توانند تصور کنند که هر دین دیگری ممکن است رفتار یا عقاید غیرمسیحی آنها را قبول کند. روشن است که افرادی که می‌پندارند باید دین را ترک کنند از افرادی که عقاید دیگری دارند یا غیرمسیحی که می‌توانند به آنها کمک کنند، جدا هستند. در حقیقت، جامعه‌شناسان زیادی که در مورد دین تحقیق می‌کنند و شاهد کاهش میزان شرکت در کلیسا هستند، خود نمی‌توانند باور کنند که عقاید دینی بیرون از کلیسا هم وجود دارد. البته، این نگرش از سوی جامعه‌شناسانی مانند لاکمن به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. او به درستی اظهار داشته است که کاهش میزان شرکت در کلیسا به معنای کاهش دینداری نیست؛ بعضی از افرادی که دیگر به کلیسا نمی‌روند ممکن است در عقایدشان هنوز مسیحی بمانند، در حالی که کلیسای

نهادی شده را قبول ندارند. عده‌ای دیگر ممکن است در حال اصلاح عقاید خود به روشهای شخصی باشند و عده‌ای هم ممکن است به دنبال دین دیگری باشند؛ مانند افرادی که در این نمونه مورد مطالعه قرار گرفتند.

رد دینی که در زندگی آنها به حاشیه رانده شده است: نیاز به دینی که بتواند زندگی روزانه را هدایت کند، در توضیحات نوکیشان مشهود است. از آنجایی که اسلام دینی است که زندگی را تفکیک نمی‌کند، آن‌طور که در مسیحیت پنداشته می‌شود (یعنی شرکت در کلیسا جنبه‌ای از زندگی و زندگی روزمره جنبه‌ای دیگر در نظر گرفته می‌شود)، انتخاب اسلام، نوکیشان را قادر می‌سازد تا زندگی روزمره خود را با باورهایشان مرتبط سازند. این نکته‌ای است که سارا (که در ۳۰ سالگی نوکیش شد) به آن اشاره می‌کند:

«من به‌مثابه فردی که قبلاً مسیحی بوده، الان مسیحیت را فقط دین می‌بینم، ولی اسلام، با درکی که من از آن دارم، روش زندگی است. اسلام شیوه برخورد متفاوتی دارد. برای مثال، شما می‌توانید در عین مسیحی بودن، هر کاری که می‌خواهید انجام دهید و با خوشحالی بگویید که مسیحی هستید، اما اگر مسلمان باشید، این‌طور نیست. شما در مواردی با محدودیتهایی روبه‌رو می‌شوید.»

همچنین اسلام دینی است که در آن به‌صورت مستقیم دربارهٔ بیشتر جنبه‌های زندگی روزمره مطالبی نوشته یا گفته می‌شود. به این ترتیب، زندگی خصوصی و اجتماعی از هم تفکیک نشده‌اند. سرانجام، احتمال دارد که نوکیشان با مسلمانان خارج از بریتانیا آشنا و از این راه از تفاوت‌های فرهنگی متأثر از اسلام آگاه شوند. این تفاوت‌های جدیدی دربارهٔ زندگی معنادار به نوکیش می‌دهد.

بی‌اعتمادی به مدرنیته: یکی از دلایل دیگری که نوکیشان، اسلام را بر مسیحیت یا دینهای دیگر ترجیح می‌دهند، می‌تواند مربوط به بدگمانی آنها به مدرنیته باشد. جهان اسلام در خفیف‌ترین حالت، جریان مدرنیته را مورد پرسش قرار می‌دهد و در شدیدترین صورت، آشکارا با مدرنیته مخالفت می‌کند. برای مثال، اسلام دربارهٔ نقش مرد و زن، ارتباط میان آنها، و اصول اخلاقی خاصی که لازمه زندگی روزمره است، دیدگاه‌های متفاوتی دارد. اسلام برای افرادی که از

زندگی مدرن نازاحت هستند جایگزین مناسبی ارائه می‌دهد. متفکران اسلامی حتی برای افرادی که زندگی مدرن آنها را کمتر آشفته کرده است، پیشنهادهای متنوعی درباره نحوه حل مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دنیای مدرن ارائه کرده‌اند. نوکیشان حتی اگر زندگی مدرنی داشته باشند، خود را مجبور به پیروی از مدها و روشهایی که ناخوشایند آنهاست، نمی‌بینند. اسلام برای افرادی که در دنیای روزمره زندگی می‌کنند و می‌خواهند زندگی غیرسکولاری داشته باشند که در آن شناخت دستورات خدا و عمل به آنها اولویت داشته باشد، روشی کاربردی برای نزدیک شدن به خدا، داشتن زندگی خوب و رسیدن به رضایت در جامعه سکولار ارائه می‌دهد. ریچارد (که در ۲۱ سالگی نوکیش شد) درباره اینکه قبلاً چه احساسی داشت و اسلام چگونه به او کمک کرده است، این چنین توضیح می‌دهد:

«اسلام به من کمک می‌کند تا در شرایط سیاسی و اقتصادی جامعه دچار افسردگی نشوم. من می‌توانم درک کنم که قدسیان پیشین مسیحیت و اسلام، چگونه به چنین درجه بالایی رسیدند. اسلام دستورالعملی برای شیوه رفتاری دارد که در واقع در نسلهای معاصر و جوان وجود ندارد. فکر می‌کنم این یکی از خصوصیات اسلام است. اسلام از مردم می‌خواهد که شعائر دین را به صورت آشکار انجام دهند. متأسفانه مسیحیت به‌طور غم‌انگیزی از این امر بسیار دور شده و مردم این روش را فراموش کرده‌اند. کلیساها در این زمینه مسئولیت سنگینی دارند و من فکر می‌کنم اگر کلیساها زمانی که من بزرگ می‌شدم، قوی‌تر بودند، من به اسلام روی نمی‌آوردم. اکنون این موضوع بسیار اهمیت دارد که کلیسا درباره مسائل اخلاقی، هیچ راهنمای روشنی در اختیار افراد نمی‌گذارد».

توضیحات نوکیشان همچنین بر روی گرایش آنها به جوامع مسلمان که دین در آنها هنوز بخش بنیادی فرهنگ به‌شمار می‌رود، تأکید داشت. برخلاف جوامع غربی صنعتی، دین در کشورهای اسلامی کمتر با سکولار شدن فرسوده شده است. به عبارت دیگر، مدرن شدن سبب اوج‌گیری و اکتش سردگسترده‌ای به دین نشده و به‌طورکلی، نتوانسته است که التزام به دین را در این کشورها تضعیف کند. مدرن و سکولار شدن در کشورهای مسلمان به درجات متفاوتی رخ داده است؛ برای مثال، ترکیه بیشتر از پاکستان سکولار شده است. جنبه‌های خاصی از زندگی

تغییر کرده‌اند، اما ایمان سنتی دست نخورده باقی مانده است و فرهنگ اسلامی هنوز به‌مثابه یک فرهنگ زنده وجود دارد (رایبسون، ۱۹۷۴: ۱۷۷). گلنر در کتابش، پست مدرنیسم، خرد و دین، به نکته مشابهی اشاره می‌کند:

در پایان قرون میانی، دنیای قدیم متشکل از چهار تمدن اصلی بود. سه تا از اینها الان به صورتهای متفاوتی سکولار هستند. اعتقادات مسیحیت توسط متألمان خودشان تصفیه شده است و از اعتقادات حقیقی و عمیق خبری نیست. در چین ایمان سکولار به‌طور رسمی تثبیت شده است و اسلاف دینی آن رد شده‌اند. دولت و نخبگان هند در مقابل دین فراگیر عامه مواضع خنثایی دارند، حتی اگر رویه‌هایی مثل طالع‌بینی رواج داشته باشد. ولی در یکی از این چهار تمدن، یعنی تمدن اسلام، شرایط به کلی متفاوت است (گلنر، ۱۹۹۲).

نتیجه‌گیری

چیزی که در نوکیشی به اسلام نوکیشان بریتانیایی حاضر در نمونه‌ای که من با آن مواجه شدم، جلب نظر می‌کند - و می‌توان آن را به دیگر جوامع صنعتی غرب تعمیم داد - این است که نوکیشی آنها براساس پویایی شناختی و فکری زندگی‌شان بوده است. انگیزه اصلی آنها برای روی آوردن به اسلام، این بوده است که به زندگی خود در عالم معنا دهند و با اجتماعی که کمتر سکولار است و به تبدیل دین به آگاهی فردی تمایل کمتری دارد، هم‌هویت شوند. بنابراین، برای آنها نوکیشی فقط به معنای حرکت از مسیحیت به اسلام نبوده، بلکه به معنای حرکت از سکولار به مقدس بوده است.

توضیحات یکی از اعضای گروه شیخ نسیم صوفی نیز همین موضوع را نشان می‌دهد: «ما می‌توانیم نور روشن نیکی را که از سوی شیخ محترم و محبوب ما، شیخ نسیم، پخش می‌شود با قلبهایمان حس کنیم. در میان موجهای تاریخ زندگی مدرن که در حال گسترش است، او مانند قانوس دریایی است که ما را به تنها مقصد ارزنده - به سوی مبدأ خود، به سوی الله - راهنمایی می‌کند. او نمونه‌ای زنده از بالاترین درجه‌ای است که انسان می‌تواند به آن برسد: تقدس.»

شاید میل رسیدن به تقدس موجب تقویت جنبشهای دینی محافظه کار و سنت‌گرا شده است، در حالی که جنبشهای دینی که برای سازگاری با مدرنیته تلاش می‌کنند، رو به افول هستند (برگر، ۱۹۹۷/۱۹۹۶: ۵). به طور مسلم چنین تغییری غیرمنتظره است، زیرا پیش‌بینی می‌شد که مدرنیته سبب سکولار شدن شود و آینده دین مشروط به سازگاری آن با مدرنیته باشد، اما در امریکا، انجیل‌گرایی است که هنوز در حال افزایش است و در انگلیس تغییر مذهب از پروتستان به کاتولیک محافظه کار است. برای دیگر افراد این جوامع، روی آوردن به اسلام آنها را قادر ساخته است که زندگی‌ای با جهت‌گیری دینی بیشتری داشته باشند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- Baumeister, R.F. (1986), *Identity: Cultural Change and the Struggle for Self*, Oxford: Oxford University Press.
- Berger, P. (1969), *The Social Reality of Religion*, London: Faber and Faber.
- _____ (1996/1997), «Secularism in Retreat», *The National Interest* (46).
- _____ et al. (1974), *The Homeless Mind*, New York: Vintage Books.
- Burfoot, J. (1983), «The Fun-Seeking Movement in California», In E. Barker (ed.) *Of Gods and Men*. Macon, GA: Mercer University Press.
- Davie, G.A. (1990), «Believing without Belonging: Is this the Future of Religion in Britain?», *Social Compass*, 37(4).
- Dollah, M.A. (1979), «The Social Psychology of Religious Conversion», Unpublished MLitt thesis, Glasgow University.
- Francis, L.J. (1984), *Teenagers and the Church*, London: Collins.
- Frankl, V.E. (1988), *The Will to Meaning*, New York: Meridian.
- Gellner, E. (1992), *Postmodernism, Reason and Religion*, London: Routledge.
- Gilbert, A.D. (1980), *The Making of Post-Christian Britain: A History of the Secularization of Modern Society*, London: Longman.
- Hammond, P.E. (ed.) (1985), *The Sacred in a Secular Age*, Berkeley: University of California Press.
- James, W. (1962), *The Varieties of Religious Experience*, London: Collins.
- Köse, A. (1996), *Conversion to Islam: A Study of Native British Converts*, London: Kegan Paul.

- Luckmann, T. (1967), *The Invisible Religion: The Problem of Religion in Modern Society*, New York: Macmillan.
- Martin, D. (1967), *A Sociology of English Religion*, London: SCM Press.
- Rambo, L.R. (1993), *Understanding Religious Conversion*, New Haven, CT: Yale University Press.
- Robinson, M. (1974), *Islam and Capitalism*, trans. B. Pearce. London: Allen Lane.
- Sheikh Nazim (1987), *The Secrets Behind the Secrets: Talks by Sheikh Nazim in Switzerland*.
- Spilka, B. et al. (1985), *The Psychology of Religion*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
- Vahanian, G. (1967), *The Death of God: The Culture of Our Post-Christian Era*, New York: George Braziller.
- Wallis, R. and Bruce, S. (1986), *Sociological Theory, Religion and Collective Action*, Belfast: The Queen's University Press.
- Wilson, B. (1976), *Contemporary Transformation of Religion*, Oxford: Clarendon.
- Wilson, B. (1991), «Secularization: Religion in the Modern World», in S. Sutherland and P. Clarke (eds) *The Study of Religion, Traditional and New Religion*, London: Routledge.
- Yung, C.G. (1932/1969), "Psychotherapists or the Clergy", *Collected Papers*, XI, Princeton.